



آذربایجان در دوره حکومت پادشاهان روّادی

مجید رضازاد عموزین الدینی (دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تبریز)

- اصل و نسب روّادیان:

روّادیان از اعراب قحطانی (اصلی)، بودند که بنا به دلایلی از یمن به طرف عراق مهاجرت کرده بودند. این خاندان بعدها در دوره خلافت منصور (۱۳۶-۱۵۸ هـ.ق)، همراه با یزید بن حاتم مهلبی والی آذربایجان به این مناطق مهاجرت کرده و در مناطقی بین تبریز تا «بذ» در «قره داغ» فرود آمدند. در تاریخ یعقوبی، راجع به این مهاجرت آمده است: «ابوجعفر [منصور خلیفه عباسی] یزید بن حاتم مهلبی را والی آذربایجان قرار داد، یزید یمنی ها را از بصره به آذربایجان منتقل ساخت و نخستین کسی بود که آنان را منتقل کرد و رواد بن مثنی ازدی را در تبریز تا بذ فرود آورد...» (۱).

همچنان که ذکر شد روّادیان در زمان منصور [۱۳۶-۱۵۸ هـ.ق] خلیفه عباسی به تبریز مهاجرت کرده اند، و مادلونگ (w.madelung) در این زمینه می نویسد: «حدود سال ۱۴۱ ق که یزید بن حاتم مهلبی به فرمان منصور، خلیفه عباسی ولایت آذربایجان یافت، گروههای قبیله ای عرب یمانی را از بصره به آذربایجان آورد و در مناطق گوناگون ولایت اسکان داد. رواد بن مثنی الازدی، نیای دودمان روادی میان بذ و تبریز سکونت یافت و بعدها قدرتی برای خود بهم زد در شهرهای دیگر نیز روسای عرب قلاع و استحکاماتی جهت خود ساختند و بر ساکنان بومی محل استیلاء یافتند» (۲). «پس از فتح آذربایجان در ۲۱ هجری به دست سپاه عرب، طایفه ای از قبیله ازد از یمن مهاجرت کرده در آذربایجان نشیمن گزیدند و به تدریج در آن منطقه صاحب نفوذ گردیدند. یکی از سران این قبیله مردی بنام «رواد» بود که در روزگار منصور خلیفه عباسی می زیست» (۳). لازم به تذکر است که بعضی از نویسندگان، روّادیان قرن چهارم و پنجم را که با ابوالهیجاء در سال ۳۴۴ قمری مطرح شده و به پادشاهی آذربایجان رسیده اند، به اشتباه گرد قلمداد کرده اند امّا، «باید دانست که [در] قرنهای چهارم و پنجم هجری... در آذربایگان و این نواحی دو خاندان مهم به نام «روادی» معروف بودند روادزدی... چنانکه گفته ایم نژاد تازی داشتند. دیگری خاندان محمد بن شداد که حکمرانان اران** و شدادیان معروف بودند و چون نژاد کردی داشتند و از تیره معروف «روادی» بودند روّادیان نیز خوانده می شدند. شباهت ظاهری این دو نام که به یکسان نوشته می شود ما به

اشتباه برخی مؤلفان شده...»^(۴)، دکتر مشکور نیز در کتاب «نظری به تاریخ آذربایجان»، روادیان تبریز را عرب دانسته و نوشته است «در قرن چهارم و پنجم هجری دو خاندان روادی در آذربایجان دست اندرکار بودند که یکی را روادیان ازدی یا عرب و دیگری را روادیان کردی می خوانند، روادیان ازدی [عرب] در تبریز و سپس در همه آذربایجان حکومت می کردند»^(۵). در کتاب «سلسله های اسلامی» در این زمینه آمده است «روادیان تبریز و آذربایجان در قرن دهم با آنکه کرد محسوب می شدند، ولی در واقع به نظر می رسد که این خانواده اصلاً عرب و از قبیله یمنی ازد بودند»^(۶)، مؤلف «تاریخ مفصل ایران» در ذکر حوادث اوایل قرن پنجم هجری می نویسد: «امارت آذربایجان در این ایام در دست خاندانی بود از مهاجرین عرب بنام روادیان که از اوایل خلافت عباسی به این سرزمین آمده و به تدریج به امارت رسیده بودند»^(۷). در حالیکه تابانی، روادیان را کرد دانسته است، ولی منبع دقیقی در مورد نوشته های خود بدست نداده است^(۸). متأسفانه این اشتباه از طرف برخی دیگر از نویسندگان نیز تکرار شده است. مؤلف تاریخ «کرد و کردستان» نیز از تشابه اسم ابوالهیجا روادی ازدی، با ابوالهیجا ربیب الدوله، رئیس کردهای هذبانی، به اشتباه افتاده و پنداشته است که ابوالهیجا روادی که ابن حوقل از آن نام می برد، (۳۴۴ق)، همان ابوالهیجا ربیب الدوله، رئیس اکراد هذبانی (۴۲۵ق) می باشد که همزمان با ابومنصور وهسودان بوده است^(۹). ابن اثیر در ذکر حوادث سال ۴۲۵قمری راجع به ابوالهیجا گرد، صاحب قلعه «برکوی» و جنگ او با رومیان می نویسد: «این قلعه، در دست ابی الهیجا بن ربیب الدوله، خواهر زاده وهسودان بن مهلان [مملان] و در دهنه ارمنستان واقع شده بود»^(۱۰) بنابراین ابوالهیجا ربیب الدوله (۴۲۵) غیر از ابوالهیجا روادی (۳۴۴ق) بوده و این تشابه اسمی برخی از نویسندگان را به گمراهی انداخته است، در حالیکه ابی الهیجا، روادی عرب، صاحب تبریز بود ولی ابوالهیجا ربیب الدوله، از سرداران گرد بوده که در مقابل دشمنان مسلمانان و در «دهنه ارمنستان» به مبارزه مشغول بوده است در حالیکه هیچ رابطه ای با تاریخ تبریز نداشته است، جز اینکه افرادی از این خاندان در مقطعی از زمان با روادیان عرب حاکم آذربایجان علقه خویشاوندی برقرار کرده و با دختری از خاندان روادی عرب ازدواج نموده اند.

گفتنی است که در ایندوره از تاریخ آذربایجان، دسته هایی از اکراد به داخل آذربایجان نفوذ کرده و شمار آنها نیز بالا رفته بود در این زمینه ابودلف (۳۴۱ق) در سفرنامه خود می نویسد: «منطقه «نریز» اقامتگاه قبیله «طی» [میان جابروان و نریز ۴ فرسخ فاصله است] «دائرة المعارف بزرگ اسلام، زریاب، ص ۲۰۲»، و مکانی است که «ابوتمام» و «بختری» (شعرا نامی عرب) بدانجا روی آوردند. فرمانروای آن علی بن مرالطائی مورد مدح و ستایش بود و شعرا نزد او می رفتند و با تحف و هدایا باز می گشتند، تا آنکه يك تیره از کردها بنام «هذبانی» بدانجا تسلط یافتند و ساختمانها و دهات آنرا ویران ساختند و آثار تاریخی آن را از بین بردند...»^(۱۱). بنا بگفته ابن اثیر، کردهای هذبانیه قلعه اربل و توابع آن را داشتند «ابن اثیر، ۱۳۵۱ ج ۱۶، ص ۲۵۳»، ولی آنها هر وقت فرصت می یافتند به داخل آذربایجان نفوذ می کردند. این نفوذ با مهاجرت سلجوقیان به آذربایجان و سرکوبی اکراد توسط آنان، خاتمه یافت^(۱۲).

لازم به ذکر است که عده ای نیز به اشتباه روادیان را دیلمی دانسته اند، از آن جمله مؤلف «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز»، در اینمورد می نویسد: «من می گویم، این وهسودان از سرداران نامدار دیلم است و نامش بسیار جای آمده، به روزگار حاکم بامرالله عباسی به آذربایجان حکمران بود»^(۱۳). مؤلف کتاب «شهریاران گمنام» در اعتراض به نوشته های مستشرقین راجع به دیلمی دانستن، روادیان می نویسد: «نگارنده نیز [کسروی] تا دیر هنگامی فریب این نوشته های شرقشناسان را خورده، وهسودان مملان را دیلمی می پنداشتم. ولی چون خویشتن به کاوش و جستجو پرداختم دلیل های بسیار پیدا کردم که این پندار دور از حقیقت می باشد و آندو امیر از خاندان جداگانه ای بوده اند که «روادی» نامیده می شد و نژاد تازی داشته اند. زیرا دیدم قطران، وهسودان را با نژاد تازی می ستاید و ابن اثیر او را «رواد ازدی»، می خواند.»^(۱۴) عوفی نیز در لباب الالباب، قطران را به پادشاهان عرب روادی ازدی، نسبت می دهد: «الحیکم شرف الزمان قطران الازدی التبریزی...»^(۱۵) سعید نفیسی در تعلیقات خود بر لباب الالباب می نویسد: «قطران العصدی.. این کلمه در اصل «ازدی» بوده منسوب به «ازد» از طوایف معروف عرب و ازدی را کاتبان «عضدی» نوشته اند»^(۱۶). و بالاخره اینکه «روادیان سلسله ای از امرای محلی آذربایجان

هستند که به سبب وجود بعضی از شاعران در دستگاه آنان در تاریخ ادبیات ایران شهرت دارند این خاندان که اصلاً از مهاجران عرب بوده اند، نسبت خود را به روّاد بن مثنی الازدی می رسانند که در عهد خلافت ابوجعفر منصور [۱۲۶-۱۵۸ ه ق] عباسی از جانب والی آذربایجان حکومت تبریز و نواحی آنرا یافته بود و فرزندانش از اواسط قرن سوم قدرتی حاصل کردند و یکی از افراد آن خاندان بنام ابوالهیجاء تمام آذربایجان را از وجود دشمنان خود صافی کرد و پسرش «مملان» با ارمینان و گرجیان جنگهایی کرد و فتوحاتی حاصل نمود^(۱۷).
گفتنی است که در سرتاسر دیوان قطران که اکثراً در مدح روادیان سروده شده است، به نسب «دیلمی» و یا «کرد» بودن آنها اشاره ای نشده است، امّا به عرب بودن آنها تاکید شده است. مثلاً قطران شاعر آذربایجان، در مدح ابومنصور وهسودان، که معروفترین پادشاه روادیان است (۴۱۱-۵۴۴ ه ق)، به نسب عرب او اشاره صریحی کرده است:

«مکان نصرت میراجلّ ابومنصور/
که کرد خلق جهان را رها زرنج و تعب
زمهر و کیناش غمگین عدو و شاد ولی/
زدست و تیغش بیدار جود و خفته چلب

زهر آنکه نسب زی عجم کند سوی امّ / زهر آنکه گهر زی عرب کشد سوی آب

ستوده اند به فرزانی ملوک عجم / گزیده اند بمردانگی ملوک عرب»^(۱۸)

این خاندان عرب بعد از رسیدن دوباره به حکمرانی آذربایجان، تبریز را بعنوان مرکز سلطنت خود انتخاب کردند و از زمان اینان تبریز، تبدیل به یکی از شهرهای مهم ایران گردید. «چنین پیداست که پس از افتادن رشته فرمانروایی آذربایگان به دست روادیان، تبریز به جای اردبیل، تختگاه آن سرزمین گردید و مردم انبوهی در آنجا نشیمن گرفتند شهر به زودی رو به آبادانی و بزرگی نهاده، پایتخت و بزرگترین شهر آذربایگان گردیده بود»^(۱۹).

- روادیان و سالها انتظار برای بازپس‌گیری دوباره قدرت:

«ازد یکی از قبایل معروف یمنی بود که گروهی از ایشان به آذربایجان آمده نشیمن گرفتند روّاد در زمان خلافت منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸)، به دعوت یزید بن حاتم والی آذربایجان به آن سرزمین آمد و بر شهر بزد که در ارسباران کنونی بود و در کنار ارس، و شمال شرقی اهر قرار داشت حکومت می کرد. این شهر بعدها بدست بابک خرم‌دین افتاد. رواد سه پسر داشت: وجناء، محمد، یحیی، پس از او پسرش وجناء که معاصر هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۲) بود، تبریز را تختگاه خود ساخت و به همدستی صدقه بن علی فرمانروای ارومی سر به شورش برداشت و قصد گرفتن مراغه را کرد ولی پایان کار او معلوم نیست. پس از او محمد بن رواد در تبریز به حکومت نشست، ابن ندیم می نویسد که: بابک خرمی مدت دو سال از چاکران محمد بن رواد بود از تبریز در هجده سالگی به نزد مادرش باز گشت. پس از او یحیی بن رواد به حکومت رسیده او را در سال ۲۳۵ هجری در خلافت متوکل عباسی گرفته به بغداد براند[ند]»^(۲۰)

بعد از گرفتاری یحیی بن رواد و فرستاده شدن او به مرکز خلافت عباسی، دیگر از خاندان رواد، در منابع تاریخی سخنی بمیان نمی آید و حکمرانی این مناطق به دست ساجیان، سالاریان و دیگر مدعیان می افتد. تا اینکه مؤلف «صورة الارض»، در حوادث سال ۵۳۴۴ از ابوالهیجا رواد نام برده و او را صاحب اهر و ورزقان معرفی می کند^(۲۱). و از اینجاست که این سلسله بار دیگر در صحنه آذربایجان ظاهر شده و به حکومت دیرینه خود در این منطقه دست می یابند.

با قدرت‌گیری دوباره این خاندان، تبریز به عنوان مرکز فرمانروایی این خاندان انتخاب شده و رو به آبادانی و پیشرفت می‌گذارد، فاصله بین دستگیری یحیی بن رواد (۲۳۵ق) را با ظاهر شدن ابوالهیجا رواد در صحنه حوادث منطقه و کوشش‌های او برای رسیدن به فرمانروایی که از سال ۳۴۴ ق، شروع می‌شود و با فتح سایر نقاط آذربایجان ادامه می‌یابد، را باید پایان انتظار این خاندان برای بازپس‌گیری دوباره قدرت در آذربایجان دانست.

در کتاب «شهریاران گمنام» راجع به ابوالهیجا رواد آمده است: «باری ابوالهیجا را ابن حوقل پسر رواد می‌خواند.. و آسوغیک داروینچی نیز او را پسر رواد و پسرش مملان را نواده رواد می‌خواند. ولی ابن مسکویه در سال ۳۵۰ از «حسین پسر محمد پسر روّاد» نام برده می‌گوید. وهسودان کنکری بدو نوشت که به یاری فرزند وی اسماعیل به جنگ ابراهیم پسر سالار برخیزد به گمان ما این حسین جز همان ابوالهیجا نیست»^(۲۲)، بنابراین ابوالهیجا رواد کسی است که قدرت از دست رفته را باز به خاندان رواد برگردانده است. در مورد فرستاده شدن، حسین بن محمد بن رواد، که کسروی با تشخیص درست او را از بازمانده‌های روادیان عرب دانسته، به جنگ با ابراهیم بن مرزبان سالاری، در «تجارب الامم» آمده است: «وهسودان [برادر مرزبان سالاری] چون شنید که ابراهیم آماده جنگ با اسماعیل شده و گروهی از دیلمیان را گردآورده است، جستان و برادرش ناصر و مادرشان را بکشت، باقی خویشاوندان را که می‌ترسید دستگیر کرد. او به جستان بن شرمز و حسین بن محمد بن رواد، دستور نوشت تا جلو ابراهیم را بگیرند و مددی نیز برای ایشان فرستاد.»^(۲۳)، گفتی است که ابن مسکویه این

درگیری را در حوادث سال ۳۴۹ ق آورده است، در حالیکه کسروی آنرا در سال ۳۵۰ قمری نوشته است. با توجه به مطالب فوق، به نظر می رسد که ابوالهیجاء روادی در این دوران، از جمله سرداران مطرح در آذربایجان محسوب می شده است و بنابراین هیچ بعید نیست که از جمله مدعیان حکمرانی تبریز، در دوره های تزلزل سالاریان، یکی نیز همین شخص بوده است، هر چند که با قدرت یافتن دوباره مرزبان و فرزندانش، شاید در مقطعی باز حکومت تبریز میان ابوالهیجاء روادی و سالاریان، دست به دست می شده است. و مادلونگ، (W.Madelung). در مورد قدرت یافتن ابوالهیجاء و تسلط او به شهر تبریز می نویسد: «گویند در طی اسارت مرزبان سالاری (۳۴۱-۳۳۷ ه ق)، محمد بن حسین روادی برخی از نواحی آذربایجان، احتمالاً اهر و ورزقان در شمال تبریز را فتح کرد، زیرا ابوالهیجاء حسین در سال ۳۴۴ هق برای این دو ناحیه به مرزبان خراج می پرداخت. یک سال بعد ابوالهیجاء تبریز را تصرف کرد و پس از حصار کشیدن برگرد شهر در ۳۵۰ قمری آن را تختگاه خود کرد. حتی هنگامی که روادیان بر سراسر آذربایجان دست یافتند، تبریز همچنان پایتخت آنها باقی ماند.»^(۲۴). به نظر می رسد با فرار مرزبان از زندان رکن الدوله و آمدن او به آذربایجان حکمرانی این شهر میان این دو مدعی، باز دست به دست شده است. گفتنی است که به اعتقاد برخی از مورخین، ابوالهیجاء پایان دهنده حکومت سالاریان در آذربایجان بوده است، زیرا او با اسارت ابراهیم بن مرزبان و فتح آذربایجان به حکومت تبریز و مناطق آن دست یافته است: «بدیهی است که وی از زوال قدرت ابراهیم بهره برداری کرده و احتمالاً هم او بوده است که مدتی امیر سالاری [ابراهیم] را در بند کشیده بود.»^(۲۵).

از کارهای دیگر ابوالهیجاء می توان به جنگ او با پادشاهان ارمنستان اشاره کرد. ابوالهیجاء در سال ۳۷۸ (ه ق) درگذشت و بعد از او پسرش مملان به جای پدر بر تخت نشست. مؤلف «فرهنگ جهانگیری»، «مملان» را «با اول مکسور» آورده است و درباره آن نوشته است. «نام پادشاهی بود در ملک آذربایجان و نام پسرش وهسودان بود.»^(۲۶) کسروی «مملان» را محرف «محمد» دانسته است. او می نویسد: در آذربایجان اکنون نیز محمد را «ممی» «بروزن، همی» و گاهی نیز «ممل» (بر وزن عمل) می خوانند. به نظر او مملان همان «ممل» است که الف و نون به آخر آن افزوده شده است.^(۲۷)

«[بعد از ابوالهیجاء]، پسرش مملان جای پدر را گرفت و شهرت او بیشتر به سبب غزوه هایی (۳۸۸-۳۸۰ ق) بود که با امراء نصرانی و ارمنی در نواحی مجاور داشت و دنباله آن حتی به جنگ با سپاهیان بیزانس هم کشید و مورخان ارمنی اطلاعات جالبی در باب این لشکرکشی های وی به دست داده اند»^(۲۸).

گفتنی است که تبریز بعنوان پایتخت روادیان، در این دوره از تاریخ آذربایجان نقش فعالی را ایفاء می کرد و همه جنگهای روادیان با همسایگان که جهاد نیز تلقی می گردید، از شهر تبریز فرماندهی و راهبری می شد.

و. مادلونگ (W.Madelung) در مورد مرگ مملان و جانشین او می نویسد: «بنابر روایت تنها منبع مکتوب موجود مملان در سال ۳۹۳ ق درگذشت و پسرش ابونصر حسین بر جایش نشست. اما نام مملان دست کم تا سال ۴۰۵ ق بر روی سکه ها آمده است.

بنابراین یا در تاریخ مرگ مملان سهوی رفته است و یا ابونصر که از پادشاهی وی چیزی دانسته نیست، همچنان به نام پدرش سکه می زده است. بنابر روایت همان منبع ابونصر در سال ۴۱۶ (ه ق) در گذشت و ابومنصور وهسودان، پسر دیگر مملان به پادشاهی رسید.»^(۲۹) گفتنی

است که کسروی از «ابونصر حسین»، فرزند مملان سخنی بمیان نیاورده^(۳۰) است، و به تبع او زرین کوب^(۳۱) و دکتر جواد مشکور در کتاب «نظری به تاریخ آذربایجان»^(۳۲) و برخی مؤلفین دیگر جانشین بلافصل «مملان» را ابومنصور وهسودان نوشته اند. اما به نظر می رسد، گفته مادلونگ به واقعیت نزدیکتر است و مورخین ایرانی از وجود «ابونصر حسین» غافل مانده اند.

مؤلف شهریاران گمنام، در مورد به تخت نشستن، ابومنصور وهسودان بجای پدرش «مملان» می نویسد: «گویا پس از پدر خود مملان پادشاهی یافته است. ولی سال مرگ مملان دانسته نیست. در کتابها نخستین بار که نام وهسودان برده می شود در سال ۴۲۰ ه ق است که ابن اثیر او را پادشاه آذربایگان می خواند ولی... گویا وهسودان در سال ۴۱۰ پادشاهی داشته و از اینجا معلوم است مرگ مملان پیش از آن تاریخ بوده است»^(۳۳). با استناد به نوشته و. مادلونگ منطقی به نظر می رسد که بعد از مرگ مملان تا بر تخت نشستن وهسودان، فرد دیگری از این خاندان به حکمرانی پرداخته است. مادلونگ نام این شخصی را «ابونصر حسین» آورده است که از وقایع پادشاهی او اطلاعی در دست نیست، گویا این شخص گمنام ترین پادشاه روادیان بوده است که در مورد او هیچ اطلاعی در منابع تاریخی و یا در اشعار قطران نیامده است. بهرحال، بعد از فرمانروایی چند تن از افراد خاندان رواد، پادشاهی آذربایجان نصیب فردی از این خاندان می شود که بعنوان مهمترین و بزرگترین پادشاه این سلسله مطرح است و آن ابومنصور وهسودان رواد، ممدوح قطران، شاعر بزرگ آذربایجان می باشد.

- تبریز در دوره ابومنصور وهسودان رواد و جانشینان او:

تبریز، یکی از مهمترین ادوار تاریخی خود را در زمان ابومنصور وهسودان گذرانده است. تاجائیکه می توان گفت در ایندوره شهر تبریز از حیث جمعیت و وسعت، یکی از مهمترین و بزرگترین شهرهای جهان اسلام محسوب می شد. در این دوران است که مؤلف «احسن التفاسیم فی معرفة الاقالیم»، (۳۷۵-۴۳۰ ق)، تبریز را مایه فخر مسلمانان جهان دانسته، و در مورد آن نوشته است: «تبریز: چه می دانی تبریز چیست! زرناب، کیمیای کمیاب [شهر گرانبمایه] و پناهگاه که بر مدینه السلام برتری داده میشود و مایه سرفرازی مسلمانان است. نهرهایش روان، پیرامنش درختستان است. از ارزانی ترخها و بسیاری میوه که مپرس، جامعش در میان شهر و نیکی هایش بی شمار است»^(۳۴).

«و. مادلونگ» به تخت نشستن ابومنصور وهسودان را در سال ۴۱۶ قمری دانسته^(۳۵) ولی کسروی سال ۴۱۰ را به عنوان آغاز سلطنت ابومنصور وهسودان، ذکر کرده است^(۳۶). گفتنی است که ابومنصور وهسودان یکی از بزرگترین ممدوحان قطران تبریزی بوده و این شاعر او را با لقب «امیر اجل» در شعرهایش مدح گفته است.

و «ناصر خسرو» نیز در دوره سلطنت این پادشاه به تبریز سفر کرده و در مورد لقب وی نوشته است: «پادشاه ولایت آذربایجان را در خطبه چنین ذکر می کردند الامیر الاجل سیف الدولة و شرف الملة ابومنصور وهسودان بن محمد مولی امیرالمومنین»^(۳۷). از مهمترین حوادث دوره فرمانروایی این پادشاه، می توان به مهاجرت غزها به آذربایجان و به جنگهای آنان در این مناطق اشاره نمود. ایندسته از ترکان ابتدا با جلب رضایت محمود غزنوی به ایران وارد شده، و در مناطق خراسان ساکن شدند. اما اطرافیان سلطان، او را از عواقب سکونت این دسته از ترکان در قلمرو حکمرانی او، ترسانده و او را برای سرکوبی غزها تشویق نمودند. سلطان نیز با به اسارت گرفتن ارسلان بن سلجوق سردسته آنها و فرستادن او به زندانی در هند، به قلع و قمع غزها پرداخت اما دسته ای از این غزها از خراسان خارج شده و به طرف اصفهان حرکت نمودند. سلطان محمود در نامه ای به علاءالدوله حاکم اصفهان به او پیغام می دهد که آنها را برگرداند و یا بکشد، پس، علاءالدوله دست به حيله ای زده و آنها را به صرف غذا دعوت

می کند. تا از فرصت استفاده کرده و آنها از بین ببرد. اما غزها از حيله او مطلع شده و در جنگی که اتفاق می افتد عده ای از آنها کشته شده و بقیه به طرف آذربایجان روی می آورند، تعداد این دسته از ترکان را در حدود ۲ هزار خرگاه، نوشته اند. آنها وقتی به آذربایجان می رسند که فرمانروائی این خطه با ابومنصور وهسودان بوده است. این پادشاه با پی بردن به رشادت این غزها و نیازی که به قدرت سپاهیگری آنان داشت، این فرصت را مغتنم شمرده و آنها را مورد لطف و محبت خود قرار می دهد^(۳۸). کسروی زمان ورود این غزها به آذربایجان را پیش از ۴۱۰ هجری دانسته و می نویسد: «معلوم است که وهسودان را دشمنان بسیار بود و گذشته از رومیان و گرجیان که غرب و شمال آذربایجان را فرا گرفته و همواره با مسلمانان در جنگ بودند برخی فرمانروایان مسلمان نیز از شدادیان و دیگران گاهی به دشمنی او بر می خاستند و چون این ترکان به دلیری و جنگجویی شهره بودند و در فن رزم بویژه در تیراندازی مهارت فراوان داشتند، وهسودان می خواست به پشتیبانی ایشان به دشمنان خود چیرگی یابد»^(۳۹). «موج دوم ترکان که بسیار قویتر از موج نخستین بود در سال ۴۲۹ ق به ریاست بوقا، گوکتاش، منصور و دانا به آذربایجان رسید. اگر چندی وهسودان با گرفتن دختر یکی از سران غزها علقه خویشاوندی با آنها برقرار کرد، اما دلیری نگشت که ترکمنان دست به غارت مملکت گشودند»^(۴۰) لازم به تذکر است که ابومنصور وهسودان، بعلت قدرت غزها و اینکه می دانست یارای مقابله با آنها را ندارد، با آنها به ملاطفت رفتار کرده و پیوند خویشاوندی بسته بود^(۴۱).

اما بعدها به علت ترس از نفوذ آنها و بعضی عوامل دیگر، حيله ای بکار بسته و آنها را قتل عام می کند: «در سال چهار صد و سی و دو وهسودان بن مهلان [مملان]، جمع بسیاری از غزها را در شهر تبریز بکشت سبب آن رویداد چنین بود که گروه بسیاری از آنها را به ضیافتی که بر پا داشته بود، بصراف غذا بخواند همینکه بدعوتش خوردند و آشامیدند، سی تن از مردان آنها را دستگیر کرد که از سرکردگان غزها بودند، بقیه شان ضعیف شدند و بسیاری از آنها را کشت، غزهائی که در ارومیه بودند، گرد هم آمدند و رو به بلاد هکاریه از اعمال موصل نهادند.»^(۴۲) گفتنی است که تضعیف نمودن و کشتار دسته ای از این ترکان مسلمان، با توجه به وجود دشمنانی مانند رومیان، ارمنیان و گرجیان، که در اطراف این سرزمین مترصد حمله به آذربایجان بوده اند، به دور از درایت بوده است. در مورد این مهاجرتها و نتایج آن و. مادلونگ (W. Madlung) می نویسد: «در ایام پادشاهی وهسودان نخستین موج مهاجرت ترکان اغز (غز) به آذربایجان رسید که رفته رفته تا ترکیب سکنه ولایت را بکلی دگرگون سازد»^(۴۳). گفتنی است که منظور مولفین کتاب «تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز» (آ. گرانوسکی و دیگران، ۱۳۵۹، ص ۲۰۱) از «قبیله دیگری از غزها»، همین دسته از ترکان هستند که قبل از آمدن طغرل بیگ سلجوقی به آذربایجان، وارد این منطقه شده بودند و پیش آهنگ ورود ترکان سلجوقی بعدی به آذربایجان و این نواحی بودند، همانگونه که گذشت این دسته از ترکان که همزمان با سلطنت ابومنصور وهسودان به این منطقه وارد شده بودند، بعنوان یاران او در جنگ با غیر مسلمانان منطقه محسوب می شدند. آمدن ایندسته از غزها و سلجوقیان بعدی، در تغییر ترکیب جمعیتی این منطقه، نقش اساسی داشته است و موجب ترکی گشتن کامل منطقه شده است.

اما مهمترین همه این حوادث زلزله شدیدی بود که در سال ۴۳۴ ق اتفاق افتاد و تبریز را ویران کرد. این حادثه از جمله تلخ ترین وقایعی است که در تاریخ شهر تبریز به وقوع پیوسته است. و قطران تبریزی، نیز با اشعار خود یاد این زلزله و قربانیان آنرا در خاطره ها برای همیشه زنده نگه داشته است.

بود محال مرا داشتن امید محال /

به عالمی که نباشد همیشه بر يك حال

نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز /

به ایمنی و به مال و به نیکوئی و جمال

فراز نشیب و نشیب گشت فراز /

رمال گشت جبال و جبال گشت رمال

دریده گشت زمین و خمیده گشت بنات /

دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال

یکی گروه به زیراندر آمدند زم‌رگ /
یکی گروه پ‌ریشان شدند از احوال^(۴۴)...

ناصر خسرو چهار سال بعد از این حادثه (۴۲۸ ق) به تبریز وارد شده و در مورد این زلزله نوشته است: «مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد شب پنج شنبه هفدهم ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و اربعمائة [۴۳۴ ق] در ایام مستترقه بود، پس از نماز خفتن، بعضی از شهر خراب شده بود و بعضی دیگر را آسیبی نرسیده بود. و گفتند چهل هزار آدمی هلاک شده بود»^(۴۵). گویند، «ابوطاهر شیرازی منجم حکم کرد به حسب دلائل نجومی که تبریز وقت نماز خفتن به زلزله خراب خواهد شد. امیر وهسودان بفرمود تا منادی کردند و مردم بیرون رفتند و نظاره می کردند که شهر به زلزله خراب شد در سنه اربع و ثلاثین و ثلثمائة. بعد از آن امیر وهسودان بفرمود ابوطاهر را تا وقتی نیکو اختیار کرد جهت عمارت تبریز، چنانکه به زلزله خراب نگردد، ابوطاهر اختیار کرد. هم در آن سال به طالع عقرب عمارت کردند، اما از سیل عهده نکرد»^(۴۶).

گفتنی است که بعد از زلزله تبریز و خراب شدن مسجد جامع شهر، چهار نفر از طرف ابومنصور مأموریت یافتند که مسجد جامع تبریز را تجدید بنا کنند، این چهار نفر عبارت بودند از: «شیخ ابونصر النجفی از النجق (تومان نخجوان)، دوم، باله خلیل صوفیانی، سوم شیخ ابوعلی ایوبان از آران، چهارم شیخ سعید سمول از موغان، بر چهار گوشه مسجد جامع تبریز بایستادند و ابوطاهر منجم مذکور اختیار وقت کرده بود، چون ابوطاهر طاس بکوفت هر يك از آن اولیاء سنگی در ریخته گوشه از مسجد انداختند و آن روز سیصد قربان از گاو و گوسفند کردند و مسجد جامع را تمام کردند و مقصوره مسجد به دست قاضی ابوصالح شعیب ابن صالح تمام شد هم در زمان القائم بامرالله عباسی (۴۲۲-۴۶۷ ه ق)^(۴۷). بعد از این زلزله مخرب (۴۳۴ هق)، امیر ابومنصور وهسودان روادی، پادشاه آذربایجان، باز بر آبادانی شهر تبریز همت گمارده و به تعمیر خرابی های آن پرداخته است: «از بیان ناصر خسرو معلوم می شود که ابومنصور وهسودان شهر را از نوآباد کرده است، زیرا ناصرخسرو، چهار سال پس از آن حادثه در سال ۴۲۸ ق به تبریز رسیده و آن را شهری آبادان یافته است»^(۴۸).

زوال قدرت ابومنصور وهسودان، با آمدن طغرل سلجوقی به آذربایجان (۴۴۶ ق)، توام شده است، زیرا با رسیدن طغرل به آذربایجان ابومنصور وهسودان، سیادت سلجوقیان را پذیرفته و از طرف طغرل به فرمانروائی آذربایجان منصوب شده و بدین ترتیب استقلال این خاندان عرب، در فرمانروائی آذربایجان از دست رفته است و از آن پس بعنوان دست نشانده سلجوقیان بشمار رفته اند. در «تاریخ الکامل» و در ذکر حوادث سال ۴۴۶ ق، در مورد آمدن طغرل به آذربایجان و قصد نمودن تبریز، و اطاعت کردن امیر وهسودان از او، آمده است: «در این سال طغرل بیك به آذربایجان رفت و قصد تبریز کرد در تبریز امیر ابومنصور وهسودان بن محمد روادی حکومت می کرد. وی از طغرل بیگ اطاعت نمود و بنامش خطبه خواند و مالی برای او فرستاد که او را راضی کرد و فرزند خویش را بعنوان گروگان بدو سپرد»^(۴۹).

«اردوکشی در قفقاز قطعیت وضع طغرل را تعیین نمود، زیرا در آن هنگام که آل بویه با وجود تمام کشمکش های خانوادگی هنوز آن قدر قدرت داشت که از پیشروی سلجوقیان به سوی جنوب جلوگیری کند، فرمانروای تبریز یعنی ابومنصور وهسودان بن محمد روادی و امیر دیار بکر... به اطاعت طغرل بیگ فاتح که فرستاده وی در دربار خلیفه (۴۴۳ق)، بسیار دوستانه پذیرفته شده بود، درآمده بودند»^(۵۰). «طغرل در محرم سال ۴۴۶ به آذربایجان آمد و امیر ابومنصور روادی در تبریز سر تسلیم فرود آورد و پسر خود را بعنوان گروگان بخدمت طغرل گماشت و قبول کرد که بنام سلطان سلجوقی خطبه بخواند»^(۵۱). در مورد علت ابفای روادیان در حکمرانی تبریز و آذربایجان و همچنین دیگر حکومت های محلی، از سوی سلجوقیان در «تاریخ دیالمه و غزنویان» آمده است: «سلاجقه و مغول در موقع لشگرکشی به نقاط مختلف بخصوص نواحی دوردست و جلوگیری از اغتشاشات داخلی از قواء سلسله های کوچکی که در ایران تشکیل شده بود استفاده می کردند و به همین مناسبت اقوام سابق الذکر را بکلی از میان نبردند و در

مقابل کمک نظامی آنها تا حدی در اداره امور داخلی آزادی و استقلال به امراء سلسله های مزبور می دادند»^(۵۳). بعد از ابومنصور وهسودان، پسرش ابونصر مملان به جانشینی او انتخاب گردید، مؤلف کتاب «الکامل» در ذکر حوادث سال ۴۵۰ هجری می نویسد: «در این سال طغرل بیگ، مملان بن وهسودان بن مملان را به حکمرانی بر آذربایجان استوار داشت»^(۵۳). اما این اثر هیچگونه آگاهی از مدت حکمرانی و همچنین حوادث دوران پادشاهی، ابونصر مملان پسر وهسودان، بدست نمی دهد. گفتنی است که ابونصر مملان نیز از جمله مهمترین ممدوحان قطران تبریزی، به شمار می رفته است و قصیده های قطران در مدح او از جذابیت و گیرایی خاصی برخوردار است.

از وقایع دوران حکمرانی او می توان به نافرمانی اش در مقابل سلجوقیان اشاره کرد. به نظر می رسد، ابونصر مملان بعد از رسیدن به قدرت خواسته است که در مقابل سلجوقیان نافرمانی کرده و استقلال از دست یافته را باز یابد ولی با لشکرکشی طغرل، این مسئله نیز فیصله یافته است: «ابونصر مملان، پسر وهسودان که در سال ۴۵۱ قمری جانشین پدر شد، بار دیگر به استیلاي ترکان بشورید. طغرل در سال ۴۵۲ ق تبریز را حصار کشید. اما کاری از پیش نبرد. مملان به تن خویش آهنگ بغداد کرد...»^(۵۴).

بهرحال ابونصر مملان بطرف بغداد و به پیش خلیفه رفته و از او یاری می طلبید، اما هیچکدام از این کارها سودی نبخشیده و در سال ۴۵۴ هـ ق، طغرل به آذربایجان آمده و بار دیگر روادیان را مجبور به اطاعت از خود می کند و خراج سنگینی را نیز از آنها می گیرد^(۵۵). بعدها با برکناری، ابونصر مملان از حکمرانی آذربایجان، نفوذ سلسله روادیان نیز در آذربایجان و تبریز از بین رفته و این ولایت مستقیماً به دست ترکان سلجوقی اداره می گردد. «با عزل مملان از جانب «آلب ارسلان ۴۶۵» سلاله روادیان در آذربایجان از صحنه تاریخ خارج شد [و] سلاله رواد از این پس در حوادث آذربایجان دیگر هرگز نقش مستقل قابل ملاحظه یی نیافت»^(۵۶). در «کاروند کسروی» در مورد سقوط روادیان آمده است. «چون امیر وهسودان و پسرش، مملان فرمانبرداری نمودند و باج به گردن گرفتند، طغرل آنان را نینداخت لیکن اینان دیری نپایند و آذربایجان یکسره به دست سلجوقیان افتاد و چنانکه گفته ایم اینان سپاهشان همه از ترکان بودند و چون یکی را به فرمانروایی شهری می فرستادند، دسته هایی را از آنان همراه می فرستادند، با آذربایجان نیز همان را کردند.»^(۵۷).

لازم به ذکر است که قبر ابومنصور وهسودان و پسرش ابونصر مملان، در قسمت مرکزی شهر تبریز و در مجموعه بازار قدیمی این شهر، در چهار منار واقع شده است.



نمایی از مقبره امیر وهسودان و امیر مملان روادی در محله چهار منار تبریز

منابع:

- ۱- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب اصفهانی، ۲۵۳۶، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ترجمه و نشر کتاب، تهران، صص ۳۶۱-۳۶۲.
- ۲- کیمبریج (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، ۱۳۷۲، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ج ۴، گردآورنده ر.ن. فرای، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ص ۱۹۷.
- ۳- مشکور، محمدجواد، ۱۳۵۲، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، صص ۳۹۳-۳۹۴.
- ۴- کسروی، سیداحمد، ۱۳۷۷، شهریاران گمنام، چاپ ۶، جامی، تهران، ص ۱۲۲.
- ۵- مشکور، محمدجواد، ۱۳۷۵، نظری به تاریخ آذربایجان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ص ۱۳۷.
- ۶- باسورث، کلیفورد ادموند، ۱۳۴۹، سلسله های اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، انتشارات فرهنگ ایران، تهران، ص ۱۴۳.
- ۷- اقبال آشتیانی، عباس، پیرنیا، حسن، ۱۳۷۵، تاریخ مفصل ایران، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ج ۷، انتشارات کتابخانه خیام، تهران، ص ۳۱۷.
- ۸- تابانی، حبیب الله، ۱۳۷۹، تبریز از نگاهی دیگر، ج ۱، تبریز، ص ۷۹.
- ۹- صفی زاده، فاروق، ۱۳۷۸، تاریخ کرد و کردستان، نشر آتیه، تهران، ص ۴۰۵.
- ۱۰- ابن اثیر، عزالدین علی، بی تا، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۶، ترجمه علی هاشمی حائری، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، تهران، صص ۱۴۷-۱۴۸.
- ۱۱- ابودلف، ۱۲۵۴، سفرنامه ابودلف در ایران، با تعلیقات مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، کتابفروشی زوار، تهران، ص ۵۴.
- ۱۲- ابن اثیر، عزالدین علی، بی تا، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۶، همان، ص ۹۶.
- ۱۳- نادر میرزا، ۱۲۷۳، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، ج ۱، انتشارات ستوده، تبریز، ص ۲۸۵.
- ۱۴- کسروی، سیداحمد، ۱۳۷۷، شهریاران گمنام، همان، ص ۱۱۶.
- ۱۵- عوفی، محمد، ۱۳۳۵، لباب الالباب، تصحیح سعید نفیسی، کتابفروشی ابن سینا، تهران، ص ۴۰۱.
- ۱۶- عوفی، محمد، ۱۳۳۵، لباب الالباب، تصحیح سعید نفیسی، همان، ص ۷۰۵.
- ۱۷- صفا، ذبیح الله، ۱۳۶۶، تاریخ ادبیات در ایران (از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هـ)، ج ۲، انتشارات فردوس، تهران، ص ۴۴.
- ۱۸- قطران تبریزی، ۱۳۶۲، (دیوان قطران تبریزی)، از روی نسخه محمد نخجوانی، انتشارات ققنوس، تهران، صص ۳۱-۳۲.

- ۱۹- ذکاء، یحیی، ۱۳۶۸، زمین لرزه های تبریز، ج ۱، کتابسرا، تهران، ص ۳۳.
- ۲۰- مشکور، محمدجواد، ۱۳۷۵، نظری به تاریخ آذربایجان، همان، ص ۱۳۸.
- ۲۱- ابن حوقل، ۱۳۴۵، صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ص ۸۵.
- ۲۲- کسروی، سیداحمد، ۱۳۷۷، شهریاران گمنام، همان، ص ۱۴۳-۱۴۲.
- ۲۳- ابن مسکویه، ۱۳۷۶، تجارب الامم، ج ۶، ترجمه علینقی منزوی، انتشارات توس، تهران، ص ۲۲۷.
- ۲۴- کیمبریج (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، ۱۳۷۲، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ج ۴، همان، ص ۲۰۵.
- ۲۵- کیمبریج (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، ۱۳۷۲، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ج ۴، همان، ص ۲۰۵.
- ۲۶- انجو شیرازی، میرجمال الدین حسین بن فخرالدین، ۱۳۵۱، فرهنگ جهانگیری، ج ۲، رحیم عقیقی، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد، ص ۱۷۳۱.
- ۲۷- کسروی، سیداحمد، ۱۳۷۷، شهریاران گمنام، همان، ص ۱۴۷.
- ۲۸- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۷، تاریخ مردم ایران (کشمکش با قدرتها)، امیرکبیر، تهران، ص ۳۱۷.
- ۲۹- کیمبریج (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، ۱۳۷۲، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ج ۴، همان، ص ۲۰۶.
- ۳۰- کسروی، سیداحمد، ۱۳۷۷، شهریاران گمنام، همان، ص ۱۵۳.
- ۳۱- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۷، تاریخ مردم ایران (کشمکش با قدرتها)، همان، ص ۳۱۷.
- ۳۲- مشکور، محمدجواد، ۱۳۷۵، نظری به تاریخ آذربایجان، همان، ص ۱۴۰.
- ۳۳- کسروی، سیداحمد، ۱۳۷۷، شهریاران گمنام، همان، ص ۱۵۳-۱۵۴.
- ۳۴- مقدسی، ابوعبدالله بن محمد، ۱۳۶۱، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ص ۵۶۱.
- ۳۵- کیمبریج (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، ۱۳۷۲، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ج ۴، همان، ص ۲۰۶.
- ۳۶- کسروی، سیداحمد، ۱۳۷۷، شهریاران گمنام، همان، ص ۱۵۴.
- ۳۷- ناصر خسرو (قبادیانی مروزی)، ۱۳۵۴، سفرنامه ناصر خسرو، با حواشی محمد دبیر سیاقی (دکتر)، انجمن آثار ملی، تهران، ص ۸-۹.
- ۳۸- ابن اثیر، عزالدین علی، بی تا، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۶، همان، ص ۹۱-۹۲.

- ۳۹- کسروی، سیداحمد، ۱۳۷۷، شهریاران گمنام، همان، ص ۱۵۹.
- ۴۰- کیمبریج (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، ۱۳۷۲، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ج ۴، همان، ص ۲۰۷.
- ۴۱- ابن اثیر، عزالدین علی، بی تا، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۶، همان، ص ۱۶۵.
- ۴۲- ابن اثیر، عزالدین علی، بی تا، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۶، همان، ص ۹۹.
- ۴۳- کیمبریج (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، ۱۳۷۲، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ج ۴، همان، ص ۲۰۶.
- ۴۴- قطران تبریزی، ۱۳۶۲، (دیوان قطران تبریزی)، از روی نسخه محمد نخجوانی، همان، ص ۲۰۸-۲۰۹.
- ۴۵- ناصر خسرو (قبادیانی مروزی)، ۱۳۵۴، سفرنامه ناصر خسرو، همان، ص ۸-۹.
- ۴۶- تاریخ بناکتی، ۱۳۴۸، به کوشش جعفر شعار، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ص ۱۵۲-۱۵۳.
- ۴۷- کربلائتی تبریزی، حافظ حسین، ۱۳۴۴، روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، به تصحیح میرزا جعفر آقا سلطان القرائی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ص ۱۷.
- ۴۸- مشکور، محمدجواد، ۱۳۵۲، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، همان، ص ۴۴.
- ۴۹- ابن اثیر، عزالدین علی، بی تا، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۶، همان، ص ۳۰۱.
- ۵۰- اشپولر، برتولد، ۱۳۶۹، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۳، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ص ۲۳۲.
- ۵۱- اقبال آشتیانی، عباس، پیرنیا، حسن، ۱۳۷۵، تاریخ مفصل ایران، همان، ص ۳۱۷.
- ۵۲- پرویز، عباس، ۱۳۳۶، تاریخ دیالمه و غزنویان، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، ص ۱۴۱.
- ۵۳- ابن اثیر، عزالدین علی، بی تا، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۶، همان، ص ۲۵۵.
- ۵۴- کیمبریج (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، ۱۳۷۲، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ج ۴، همان، ص ۲۰۷.
- ۵۵- کیمبریج (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، ۱۳۷۲، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ج ۴، همان، ص ۲۰۷-۲۰۸.
- ۵۶- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۷، تاریخ مردم ایران (کشمکش با قدرتها)، همان، ص ۳۱۹.

۵۷- کسروی، سیداحمد، ۱۳۵۲، کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، چ ۱، شرکت سهامی کتابهای جیبی و انتشارات فرانکلین، تهران، ۳۳۹.

**صاحب «برهان قاطع» در قرن یازدهم ه ق در مورد آران = اران، می‌نویسد: «اران: نام ولایتی است از آذربایجان که گنجه و بردع از اعمال آن است.»
«خلف تبریزی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۹۶».